

در قطعه زمینی بپردازم و از مشروطه هم چیزی نمی‌دانم ، تنها چون حس می‌کردم که مشروطه‌خواهان مظلومند ، از آن حمایت کرده‌ام " . حال ستار را با "تقی‌زاده" ها مقایسه کنید !

### فرآیند انتقال و فرهنگ طبقاتی

این همه تجارب ناشی از خیزندگی طبقات کارگری و دهقانی - در شرایط فرهنگ عالی تجربی و تضاد آشکار - موجب می‌شد که پس از استقرار بورژوازی ملی ، و غصب حکومت توسط آن طبقه ، کارگران و دهقانان به وضوح احساس فریب خوردگی کنند و بپذیرند که بورژوازی در پیوند با آنان صادق نبوده است . تجربیاتی که پس از سالیان دراز همراه با گرسنگی ، دربه‌دری ، کشتار شدن ، شکنجه شدن به دست کارگران و دهقانان آمده بود ، باعث می‌شد که کارگران و دهقانان باقی مانده در پس انقلاب ، نتوانند واجد فرهنگ طبقاتی دوران نزع غایی خانسالاری و آغاز نظام صنعتی باشند . چرا که در جریان انتقال و کسب این تجارب ، مذهب و اعتقادات آسمانی سست شده بود . پراکندگی و نگروری از میان رفته بود ، و "جمع‌بودن" اهمیت والایی یافته بود . فشار سخت بحران انتقال و ادارشان کرده بود که از توسری خوردن های قرون متمادی و ابرهند ، و دیگر حاضر به تعین آن نشوند ؛ اعتقاد به معجزات را از دست بدهند ، و باور کنند که هر فردی در کنار و همراه با حیرت خویش می‌تواند ناجی مورد طلب باشد ، ارتباط اجباری طبقات و اقتصاد و اجتماع با یکدیگر ، و اجبار در راهیابی و چاره‌جویی از تبعید و زندمانندگی ، و فرار از ساختن مجروحان ، طراحی بهتر در شکست دادن و فرار کردن از حلقه‌های ستمگری

سنگین و اداری سازمان‌هایی مخفی و علنی، و تبدیل جنگ مخفی به جنگ  
- سیاسی و علنی، باعث می‌آمد باعث می‌آمد که مفزهای آنان از حالت تحجر  
و ددستی خلاقه و کاشفه یابند، پس ذهنیت طبقات کارگر و دهقان نیز  
توانستند از دستخوش تکامل گشته و از تحجر می‌روست،

انطباق چنین عینیت و ذهنیتی کسب شده از تجربه‌ی انتقالی جامعه  
بود که ملت را وا می‌داشت تا هر خلاف عینیت و ذهنیت مستقر در دوران  
خانسالاری، زیر هر علمی‌گرد هم نیاید، و هر فرد از راه رسیده - و بظاهر  
مخالف حکومت مرکزی - را تایید نکند و با او هماهنگی و از نشود؛ بل تنها بحمايت  
بود با افراد و تشکیلاتی هر خیزد که دارای تعارض طبقاتی بوده و بارور از  
فرهنگ و خواست توده‌هایی دهقانی و کارگری است، این است که دیگر حنای  
دمترض "شیخ خزئل"ها و "سیمیتقو"ها رنگی نمی‌بندد و اینان به جایی  
می‌روند که خانسالاران رفته بودند - چرا که دوران آوازه‌گری‌ها و ترکه زین  
سده‌هایی منطقی‌ای و فردی به سر رسیده بود، و عصر ملت و ملتسالاری فرا آمده  
بود.

ماحصل مقصود این‌که اولین نتیجه‌ی فرآیند انتقال از مرحله‌ی سوم  
خانسالاری به مرحله‌ی سرمایه‌سالاری ملی این بود که اقشار مختلف کارگران  
و دهقانان، واحد فرهنگی می‌شدند که تا آن زمان واحد آن نبودند، و این  
الیه در سیرتی قابل تحقق بود که ما انتقال با مشارکت همین طبقات ورهبری  
و عملکردشان انجام می‌گرفت نه با سازش فتودال‌ها و خانسالاران با بخشی  
از اقشار بورژوازی و انجام اصلاحاتی در جهت صنعتی شدن بدون این که در

جریان چسب انتقال و اصلاحاتی طبقات فوق شرکتی داشته باشند . چرا که در آن صورت همان رنجبر حلبی ساز واجد فرهنگ تولید فتودالی را از دکاش برداشتیم و با همان فرهنگش به پشت پرسی چند میلیون تومانی بردیم . یعنی اگرچه بظاهر او را از وضعیت رنجبری به شرایط کارگری و پروله‌تری کشانده‌ایم ، لیک مانع آن شدیم که وی فرهنگ مناسب وضعیت کنونی طبقه‌اش را طی انتقال کسب کرده باشد . پس از او موجودی ساختیم به ظاهر کارگر ، لیک با فرهنگ رنجبران حلبی ساز عصر خانسالاری با همه‌ی خرافات ، فرد گرایی‌ها و چشم به انتظار معجزه و ناجی بودن‌ها ، و بدون توجه بارزش‌های جمع و به دور از ابتکارات و کاربردهای ذهن خلاق متناسب با عصر تکنو- لوژیک طبقه‌ی خویش .

نتیجه‌ی دوم اینکه وقتی سرمایه‌سالاری حاکم بر نظام اجتماعی می‌شد ، و کارگاه‌ها را تبدیل به مانوفاکتورها ، و مانوفاکتورها را تبدیل به فابریک‌ها می‌کرد ، همراه با توسعه و جایگزینی ابزارهای نوین به جای ابزارهای دستی و تولید فردی قبلی ، به توسعه و جایگزینی طبقات و اقشار مختلف آن نیز دست می‌زد ، نه این که خود به آن دست می‌بازید ، بل جایگزینی ابزارها به خودی خود جایگزینی اقشار و طبقات مختلف را نیز الزام‌آور می‌ساخت .

### جایگزینی دهقانان پس از تقسیم اراضی

نحوه‌ی این انتقال در طبقه‌ی دهقانی را مورد توجه قرار می‌دهیم .

گفتیم که طبقه‌ی دهقانان به چهار قشر عمده تقسیم می‌شد :

۱. رعایا .

۲. خوشنشینان .

۳. رنجبران ده .

۴. نسق داران .

پس از شکست خانسالاران ، هر فرد رعیت می‌بایست مالک زمینی شود که روی آن کار می‌کرد . ناگزیر قشر عظیم رعایا ضمیمه‌ی قشر ناچیز خرده مالکان می‌شد ، و رعیت از میان می‌رفت . در عوض ، به دلیل پیدایی آزادی تولید و فروش و ارتباط مستقیم دهقانان با شهرها و شهرکها ، و استفاده از ابزارهای نوین کشاورزی که سرمایه سالاری نو پا به تولیدش پرداخته بود ، قشر جدیدی در دهقانان پدید می‌آید که در تجربه‌ی نوع " روسیه‌تزاری " عنوان کولاک به خود می‌گرفت .<sup>۱</sup>

البته مسلم است که امکان کولاک شدن برای هر فرد دهقانی وجود نداشت ، بل فقط گروهی از نسق‌داران و خرده مالکین سابق - یعنی کدخدایان دهقانان ، مباشران ، میراب‌ها ، خوشنشینان . . و غیره - بودند که به دلیل ابزار بودن بنیه‌ی مالی بهتر و نداشتن بدهی ، پس از تقسیم اراضی قادر به سرمایه‌گذاری و ابزارهای تولید کشاورزی نوین و خرید یا اجاره‌ی زمین‌های حاصلخیز همسایه‌ی بی‌چیز می‌گردیدند ، و می‌توانستند میزان و سطح تولید را افزایش دهند ، و نتیجه در آمد - خویش را تا چند برابر قبل افزایش دهند ؛<sup>۲</sup> و در نتیجه آن ، به استخدام کارگرانی دائمی و فصلی بپردازند .

از طرف دیگر ، پس از تقسیم اراضی و از میان رفتن اقتدار خانسالاران در ده ، مقداری از سرمایه‌هایی که قدرت‌گرددش در شهر را نداشتند در جریان تولید محصولات زراعی و کشت صنعت به کار می‌افتاد . و این امر از یک طرف موجب تسریع پیدایی قشر کولاک ، و از طرف دیگر تبدیل قشر رنجبران ده به کارگرانی دایمی یا فصلی زراعی می‌گردید .

ضمناً " در نتیجه‌ی رونق مبادلات بازرگانی ، و درآمد مازاد کولاک‌ها ، امکان خرید زمین‌های دهقانان فقیری که جز زمین خشک - فاقد بذر و مال - چیزی نصیبشان نشده بود ، پدید می‌آمد . و این اراضی نیز ضمیمه زمین‌های زیر کشت قبلی کولاک‌ها می‌شد . و بدین سان دهقانی که زمینش را فروخته یا واگذار کرده بود ، ناگزیر از دو حرکت بود : یا حرکت به سوی شهر و ادغام ارتش بهکاران شهری شدن ، یا تن به کار زراعی دادن و تبدیل به کارگر زراعی شدن .

از این رو اگر تا قبل از سلطه‌ی بورژوازی و تقسیم اراضی ، طبقه‌ی دهقانان شامل چهار قشر رعایا ، خوش‌نشینان ، رنجبران ده و نسق داران بود ، امروزه تعداد زیادی از رعایا و رنجبران ده از انبوه طبقه‌ی دهقانی کنده شده و تبدیل به ارتش بهکاران رنجبران و کارگران شهری و روستایی شده ، و باقی آنان به صورت چنین قشرهایی تغییر شکل داده و جایگزینی می‌یافت :

۱ . قشر ( عمده ) خرده مالکان ( واحد خصلت خرده بورژوازی ) .

۲ . قشر ( متوسط ) کارگران زراعی ( واحد خصلت رنجبران - ده

کارگران فابریک - شهری ) .

۲ . قشر ( قلیل ) کولاکها ( واجد خصلت بورژوازی ) .

بدین ترتیب تضاد آشکار و قابل لمس در سیمای ده پدید می آید ، و کارگران زراعی با داشتن اشتراک منافع و وضعیت ( فقط با فروش نیروی بازوی خود و تولید ارزش اضافی ) با کارگران و طبقه کارگران شهری ، طبقه واحدی را تشکیل می دادند . و از فردای پیدایی خویش ، احساس می کردند که دارای پشتیبانی در سطح کشورند .

در جبهه دیگر نیز بورژواهای ده با کولاکها با بورژواهای شهری وجوه مشترک یافته و همصدایی تازه ای بین آنان پدید می آید . خرده مالکان ده نیز بدلیل تصاحب ابزار تولید ناچیز خویش ، واجد خصلت های خرد بورژواهای شهری شده و با آنان وجه اشتراکی در امر منافع تولیدی ، میدان مصرفی ، امکانات فرهنگی می یافتند . و بدین ترتیب کولاکهای قرار گرفته در کنار بورژواهای سراسر کشور ، جبهه واحدی از دشمنان کارگران و رنجبران سراسر کشور و بلعندگان تمامی خرده بورژواها را تشکیل داده ، و تضاد مشخص و مسلط اجتماعی را عیان می کردند .

پس بر خلاف دوره قبل که نسق دادن با سوداگران شهری پیوندی نداشتند ، و بر خلاف آن دوره که رنجبران ده پیوندی با طبقه کارگران شهری نداشتند ، و بر خلاف آن زمان که رعایا با خرد بورژواهای شهری هیچ وجه اشتراکی نداشتند ، در نتیجه انقلاب بورژوازی ملی ، سیمای عمومی طبقات و اشرار عوض شده و هر یک در قالب هایی متفاوت از قالب های قبلی

قرار می‌گرفتند .

### جایگزینی کارگران پس از انهدام خانسالاری

عین چنین جایگزینی‌هایی نیز در طبقه‌ی کارگران شهری پدید می‌آمد .  
یعنی اگر تا دیروز قشر عظیم طبقه‌ی کارگران را رنجبران غیر صنعتی و غیر  
کارخانهای شهر تشکیل می‌داد ، امروزه در نتیجه‌ی توسعه‌ی مانوفاکتورها و  
پیدایی فابریک‌ها ، هجوم به کارخانجات صنعتی ( فابریک ) نوبنیاد اوج  
می‌گرفت ، و قشر عظیم مذکور به سمت کارگر صنعتی شدن گسیل می‌شد ، و  
قشر ناچیز کارگران صنعتی را از خود آبتن و متورم ساخته و تبدیل به قشر  
برتر و اکثریت طبقه‌ی خویش می‌گرداند ، و پروله‌تاریا یا کارگران صنعتی را  
پرچمدار طبقه‌ی خویش می‌ساخت ؛ به‌طوری که در یک دوره‌ی یک یا دو ده  
ساله ، رنجبران تنها به‌صورت قشراقلیت طبقه‌ی کارگران درآمد و قشر عظیم  
آن را کارگران صنعتی تشکیل می‌دادند ، و قشر ناچیز رنجبران غیرمولد نیز  
جذب سازمان‌های خدمات می‌شدند . در عوض ، دهقانانی که از زمین‌کنده  
شده بودند ، به دوران قشر رنجبران شهری راه یافته و در پایان با مسلط  
شدن اکثریت قشر کارگران صنعتی بر تمامی اقشار این طبقه و گسترش یافتن  
قشر رنجبران آن تا مناطق روستایی کشور ، چهار قشر قبلیش ترمیم و تعیین  
می‌شد .<sup>۳</sup>

## جایگزینی سوداگران پس از سقوط خانسالاری

طبقه‌ی سوداگران نیز پس از سرنگونی خانسالاری، دستخوش تغییرات می‌شد. امکانات صنعتی، و زمین‌های سرمایه‌گذاری در امر تولیدات سنگین پدیدار می‌شد. مقدار زیادی از چهار قشر این طبقه (سوداگران، رباخواران صاحبان کارگاه و کارخانه) به سوی قشر قلیل بورژواهای کارخانه‌دار روی می‌آوردند، و جذب آن شده و قشر در اقلیت قرار گرفته‌ی بورژواهای صنعتی را به صورت فرمانده تولید جامعه در می‌آوردند، و بقیه‌ی قشرها چنین شکلی می‌یافتند: قشر سوداگران نجاری در نتیجه‌ی عرضه و فروش صنایع و محصولات داخلی، و کسب امکانات آزاد تجاری نه تنها در صدد فروش کالا در حوزه‌ی مصرفی داخلی، بل به صدور کالا و کسب امتیازات بازرگانی در قلمرو کشورهای بیرونی می‌آمد که هنوز به مرحله‌ی حاکمیت صنعتی نرسیده بودند. و اگر تا دیروز تنها به سود خالی سالانه‌ی معادل فرما ۱۰۰ تومان دست می‌یافت، امروزه به دلیل گسترش میدان فروش و عرضه‌ی کالا، این معادله از میان رفته و تا حد گستردگی میدان تجارت خود به کسب سود می‌پرداخت. قشر رباخواران دیروز نیز - که تنها با وابستگی به داروغه‌ها و گزبه‌ها و شیخ و وزیرها می‌توانست در منطقات محدود به تنزیل ناچیز محلی پردازد امروزه در نتیجه‌ی حاکمیت بورژوازی و احساس امنیت، و جریان آزاد و پر منفعت پولی، و عطش سرمایه‌گذاری در جبهه‌های صنعتی، به صورت بانگ داران و بورس بازان متعددی در آمده و میدان‌های رباخواری خویش را نه تنها در سطح کشور، بل در سطح جهانی گسترش می‌دادند. پس قشر ناچیز و معلون رباخواران



به صورت <sup>عالمی</sup> ملان اصلی پیماننداز ملی و تسریع کننده‌ی امر سرمایه‌گذاری در  
 جبهه‌های صنعتی در می‌آمدند . قشر صاحبان کارگاه‌ها و کارخانجات هم در  
 نتیجه‌ی ادغام با یکدیگر و وسعت‌یافتنشان ، قشر عظیم صاحبان کارخانجات  
 و فابریک‌ها را تشکیل می‌دادند . سرمایه‌داران و اصناف خرده‌پای دیروز ،  
 در دو خطه‌ی متفاوت ملی در طبقه‌ی واحدی تجلی می‌یافتند . از لحاظ  
 قشری این یک عنوان خرده‌پورژوا را می‌یافت و آن دیگری بورژوازی بزرگ ،  
 و این دو با جلوه‌های گوناگونی چون صاحبان سازمان‌های خدمات ، صاحبان  
 کارگاه‌ها و اصناف و انحصارگران فولاد ، نفت ، مس ، صنایع نظامی و  
 صنایع سنگین و سبک در می‌آمدند . بدین ترتیب ، سیمای عمومی و قدرت  
 فرماندهی ، میزان تولید ، وسعت برد مصرفی - قرار گرفته در اختیار  
 اقشار - این طبقه در نتیجه‌ی تحول اجتماعی ، جایگزینی جدید می‌یافت که  
 بدین صورت بود :

۱ . صاحبان صنایع و کارخانجات صنعتی ( فرمانده تولید و حاکمیت  
 بر جامعه ) .

۲ . صاحبان بانگ‌ها ( واسطه‌ی فرماندهی ) .

۳ . تجار ( عاملین بازاریابی و تهیه مواد خام فرمانده تولید ) .

۴ . اصناف و پیشه‌وران ( وردستان فرو دست فرمانده تولید ) .

حال اگر بخواهیم سیمای عمومی جامعه‌را ترسیم کنیم ، خواهیم دید

که اولاً به‌جای چهار طبقه‌ی قبلی ، اینک تنها سه طبقه در جامعه‌باقی مانده  
 است از این قرار :

۱ . طبقه سرمایه‌سالاران ( بورژواها ) .

۲ . طبقه کارگران .

۳ . طبقه دهقانان .

از طرف دیگر ، پس از تسلط اربکان تحول ، اقشار و گروه‌های مختلف

طبقات چهارگانه‌ی قبلی پس از ادغام و جایگزینی در یکدیگر بدین صورت

در می‌آمدند :

www.KetabFarsi.com

بدین ترتیب ، اگرچه جامعه واجد سه طبقه می‌گردد ، لیکن عملاً " یک طبقه‌ی استثمارگر نوپا و یک طبقه‌ی تحت‌استثمار نوین باقی می‌ماند که خصم را رو در روی خویش می‌بیند . در این مرحله ، تضاد طبقاتی جامعه به‌صورت برهنه و آشکاری نمایان می‌گردد و خیلی زودتر به‌دورهای از جنگ‌های طبقاتی می‌رسد که نظام تولید خانسالاری پس از طی مراحل خویش به چنان وضعی نهایی رسیده بود .

حال سؤال این است که مردم ایران که پرچمدار اولین جنبش ملی و بورژوازی آسیا بودند ، و قبل از چین و هند به چنین مرحله‌ای از انتقال و گذر تاریخی رسیده و انقلاب مشروطه را بنیان نهاده بودند ، توانستند این مرحله‌ی انتقالی را به اتمام رسانده و به مرحله‌ی بورژوازی تولید برسند یا نه ؟ پاسخ همان نه است . و این امر دلایل فراوانی دارد که در کتاب دیگری به تشریح آن حواهم پرداخته ؛ ولی خلاصه‌اش این است که انقلاب مشروطه بورژوازی ملی ایران با دخالت نیروهای استعماری بریتانیا و روسیه‌تزاری ، و هم‌دستی ارجاع و خانسالاران داخلی ، و وجود تمدن ایلاتی - شبانی در جان تمدن فئودالی ایران و اهمیت موقعیت سوق‌الجیشی و جغرافیایی ایران در دروازه‌های هند و خلیج فارس ، و نفت و غیره ، ناکام ماند و تنها ثمره‌ی آن پیدایی تشکیلات بوروکراتیکی بود که همچون کارگزاری مدت‌ها در تثبیت موقعیت خانسالاران - ایلیخانان بختیاری و طوالتش و غیره کوشید ، و بورژوازی ملی را عقیم ساخت ، و از تغییرات ناشی از سلطه‌ی آن جلوگیری کرد .

اینک باید این مسئله را نیز روشن سازیم که سوداگران از چه زمانی تبدیل به بورژواها می‌شدند ؟ اگر توجه خود را تنها به قشر سوداگران تجاری معطوف کنیم ، خواهیم دید که از اواخر دوران جوامع اولیه ، و انتقال آن به جامعه‌ی برده‌داری ، و سپس رسیدن به مرحله‌ی خانسالاری ، تجار کالاهای شکار ، تجار بردگان و محصولاتشان ، و تجار محصولات زراعی و صنایع دستی وجود داشتند . بد گونهای که شهرهایی چون "کارتاز" ، " اسکندریه " ، و " ونیز " از طریق تجارت با اوج ثروت رسیده بودند . پس این قشر ، بالنده‌ترین قشر آغازین طبقه‌ی خویش بوده است . و تقریباً از همان زمان‌ها است که با قشر معدود و ناچیز سوداگران مالی - یعنی صرافان رباخواران ، و سلف‌خران - نیز آشنا می‌شویم و هر قدر به این سو می‌آییم ، اهمیت تجارت آن چنان افزون می‌گردد که در پایان مرحله‌ی سوم خانسالاری ، بدون همکاری و شرکت آن ، ایجاد قشر بورژوازی صنعتی غیر ممکن می‌گردد . پس می‌توانیم بگوییم که بورژوا و بورژوازی ، از آغاز تاریخ برده‌داری وجود داشته است ؟ گرچه می‌توانیم بگوییم که نشانی از مختصات این طبقه توسط قشر تجاری و مالی در جان تمدن‌ها بوده و همراه آن‌ها رشد کرده است ، لیک نمی‌توانیم بگوییم که این طبقه با مختصات خاصی که ما از آن انتظار داریم ، از آغاز وجود داشته است .

چرا که مقصود از بورژوا ، طبقه‌ای است که با تصاحب ارزش‌اضافی تولید کارگران صنعتی به حیات خویش ادامه می‌دهد ، و این ارزش‌اضافی زمانی به

دست می‌آید که کارگران - با پرونده‌تاریا - به وجود آمده، و با فروش نیروی بازوی خویش به امرار معاش پرداخته باشند، و کارگران هم واجد مشخصات و مختصات هستند که افراد جامعه‌ی اولیه، بردگان و رعایا فاقد آنند - خواه کارگران کارخانه‌های مانوفاکتوری و خواه کارگران فابریک .

پس بورژوازی زمانی پدید می‌آید که کارگر به وجود آمده باشد، و کارگر نیز فقط از دوران سوم خانسالاری به بعد است که به وجود می‌آید . لذا بورژوازی نیز می‌باید از همین زمان پدید آید . پس آنچه تا قبل از پیدایی کارگران وجود داشته، سوداگر بوده نه بورژوا . چرا که مشخصات سوداگران متباین مشخصات بورژواهای تجاری، مالی و صنعتی است، و این تباین ناشی از آن است که تا قبل از مرحله‌ی سوم خانسالاری، شمار و رباخواران، تنها با فروش محصولات زراعی و خشکبار و فرآورده‌های صنایع دستی - روستایی یا شهری - و دریافت ربح وام - پرداخت شده به رعایا و شهروندانی که در رابطه با تولید روستایی و دهقانی بوده - امرار معاش می‌کردند . در حالی که از مرحله‌ی سوم خانسالاری، با توسعه‌ی کارگاه‌ها به کارخانه‌های مانوفاکتوری، و پیدایی تقسیم کار و غیره، محصولات، به بازارها عرضه شد که از آن پس جای محصولات زراعی و صنایع دستی را گرفت، و سوداگران تجاری قبلی، دیگر با فروش این محصولات است که به سوداگری پرداخته و رباخواران نیز با پرداخت وام به کارخانه‌داران و کارگران نوزادند که موجودیتی تازه‌تر یافتند .

یعنی بورژوازی تجاری زمانی در شکم طبقه‌ی سوداگران قبلی جامعه پدید

آمد که کالاهای صادراتی و وارداتی مورد معاطه‌ی آن - به‌عوض صنایع دستی و محصولات زراعی - محصولات کارخانهای شد؛ محصولات کهدست کارگرانی متخصص و همکار ماشین‌های تولیدی ساخته شده‌است؛ کارگرانی کهدر نتیجه‌ی تقسیم کار، قادر به تولید آن محصولات بودند. پس تقسیم کار در امر تولید و دخالت ماشین‌ها و دستگاه‌های پیچیده‌ی تولیدی، نه تنها رنجبران شهری دوران خانسالاری را به طبقه‌ی کارگران تبدیل کرد، بل به تولید کالاهایی دست زد که تا آن زمان تولیدشان ناممکن بوده‌است. با عرضه‌شدن این کالاها در بازار نیز، سوداگران قبلی به عوض داد و ستد کالاهای قبلی زراعی، به فروش و مبادله و تولید مصنوعات کارخانهای پرداخته و در سرعت ارزش‌افزایی تولید کارگران شریک و سهمیم شده و از مرحله‌ی سوداگری به‌پورژوازی انتقال یافتند.

### نقش عامل خارجی در تحولات اجتماعی

آنچه تاکنون آمده بیان فشرده‌ی جریان طبیعی و جبری تاریخ مبتنی بر اصول جدلی هر جامعه‌است؛ خواه جامعه‌ای شرقی یا غربی، خواه آفریقایی یا آمریکایی. لیک این چنین جبری متحول در همه‌ی جوامع به‌یکسان به‌پایان فرآیند خویش رسیده‌است یا نه؟ مسلماً پاسخ منفی است. چرا که پس از اولین تجارب انقلاب سرمایه‌سالاری در کشوری چون انگلیس یا فرانسه، خانسالاران و سرمایه‌سالاران دیگر کشورها به خود آمده و سعی کردند که با بهره‌گیری از تجارب دیگران، مانع چنین جریانی طبیعی گردند؛ و تا جایی

که می‌توانند فرآیند متحول مذکور را کندتر کرده و با دست‌زدن به اصلاحاتی  
چند ، هر قدر که توان دارند از آن بهره‌برداری کنند .

از سوی دیگر ، گفتیم و دیدیم که نقش عوامل خارجی در نبرد غایی  
تضادهای نهفته و آشکار یک جامعه ، و انتقال و جایگزینی طبقات آن تا چه  
حد است . از این رو باید یادآور شویم که ما پیدایی جوامع تحت سلطه‌ی  
سرمایه‌سالاری ، اقتصاد برون مرزی شکوفا شد . یعنی اگر تا دیروز، جامعه‌ای  
می‌توانست با تولید و مصرف مواد داخلی خود مراحل اجتماعی و تاریخی  
خویش را طی کند ، امروزه پس از رسیدن به مرحله‌ی سرمایه‌سالاری ، چنین  
امکانی به سه دلیل از میان رفته بود :

الف . طلب پیشرفت و توسعه‌ی امکانات زندگی اجتماعی از طرف مردم .

ب . رام کردن تضاد داخلی .

پ . حفظ بازارهای مصرف و مواد خام ارزان - یا رام کردن تضاد -

خارجی .

سرمایه‌سالاران برای بهبود وضع زندگی مردم و توسعه‌ی شهرها و راهها ،  
و ایجاد تاسیسات عمومی و بخشیدن قدرت خرید مصنوعی به افراد جامعه‌ی  
خویش ، ناگزیر از مصرف مقداری از سود خود و گذاشتن آن در اختیار جامعه  
بودند . برای این منظور می‌باید چنین سود مازادی را از جایی کسب کرده  
باشند . از جهت دیگر ، برای این‌که بتوانند در مصاف با نیروهای خیزنده‌ی  
متضاد طبقه‌ی خویش برتریستی کسب کرده باشند ، ناگزیر از ایجاد ارتش و  
پلیس سیاسی و قضایی منظم و نیرومند ، و تاسیس زندان‌هایی تازه بودند .

برای رام کردن عناصر طبقه‌ی تحت‌ستم جامعه خود ، لاجرم می‌بایست مقداری از درآمد و سود خود را صرف حال آنان کرده و برای آنان بیمه ، حق بازنشستگی ، حق اولاد ، حق مسکن ، حق خسارت ناشی از کار ، حق بیمکاری ، حق اخراج ، سرویس‌های رایگان و سازمان‌های خدمات و غیره قائل شوند ، و به درخواست‌های آنان در امر بهبود امکانات آموزشی ، بهداشتی و اضافه دستمزد ترتیب اثر دهند . همه‌ی این‌ها برآورده شدنی نبود مگر با شکستن مرزها و نفوذ در قلمروهایی خارجی برای بالا بردن میدان تولید داخلی و عرضه‌ی تولیدات به کشورهای و ملت‌هایی دیگر ، و کسب ارز آن ملت‌ها و وارد کردنش به داخل کشور . از سوی دیگر ، می‌بایست به غارت مواد خام روی زمینی و زیرزمینی همان ملت‌ها — به هر شکل و شیوه‌ای — می‌پرداخت تا ارزان تریب بهای مورد پرداخت را به نفع خود تثبیت کند . این امر گرچه موجب پیدایی ارتش‌های مستعمراتی از یک سو ، و تسریع عوامل وقوع جنگ‌های استعماری و پیدایی گروه‌مصرف‌کننده‌ی جدید به نام نظامیان دایمی از سوی دیگر می‌گردد ، هزینه‌ی ایجاد و اداره‌ی این چنین لژیون‌ها و لژیونرها را نیز به بار می‌آورد که نظام سرمایه‌سالاری — به هر طریق — ناگزیر از تقبل آن بود . پس این هزینه‌ها را می‌بایست به دست آورد تا بختند ؛ پس استعماردارایی ملت‌های دیگر و استعمار آن‌ها حیاتی بود ؛ و برای حفظ منافع ناشی از چنین استعماری نیز ، دخالت در امور داخلی و خارجی سایر ملت‌ها ، حیاتی تر .

بدین ترتیب ، سرمایه‌سالاری در نتیجه‌ی دخالت‌های اقتصادی ،

سیاسی ، نظامی در امور داخلی سایر ملت‌ها به رفیع و ایجاد دو مسئله پرداخت ؛



اول با کشیدن شیرهای جان‌هستی تکاملی سایر ملت‌ها ، تضاد آشکار و برهنه‌ی داخلی خویش را رام کرد ، و سطح زندگی طبقه‌ی کارگر و دهقان خود را تا حد زندگی مهندسین ملت‌های تحت استعمار و استثمار بالا برد ، ثانیاً برای حفظ این منافع خارجی در جهت حفظ وضع موجود داخلی خود ، دخالت‌های اقتصادی ، سیاسی ، و نظامی در سایر ملت‌ها و تقویت عامل خارجی تحولات همان ملت‌ها را جان بخشید .

با تقویت چنین عاملی یا عواملی خارجی ، و دخالت کردن در امر فرماندهی اجتماعی ملتی ، تضاد داخلی آن ملت دچار تشنگی ، تفرقه ، و ناهمگونی شد ، خواه تضاد مذکور تضاد مرحله‌ی اول و دوم نظام خانسالاری بوده ، خواه مرحله‌ی سوم ، از این رو ، نه تنها دوران نظام خانسالاری در ملت‌های تحت استعمار و استثمار - به دلیل ترمزهای مخرب زاییده‌ی همین عوامل خارجی - طولانی‌تر از سایر کشورها و ملت‌ها گردید ، بل علاوه بر آن ، به هنگام اوج‌گیری فشار نیروهای خیزنده‌ی داخلی این ملت‌ها ، و فرا رسیدن مرحله‌ی انتقال و گذر از مرحله‌ی سوم خانسالاری به مرحله‌ی اول بورژوازی ملی : عامل مذکور به کمک خانسالاران آمده و آنان را به‌نوی آموزش ، یاری ، یا تجربه‌اندوزی داده تا از شکل‌گیری تضاد برهنه و آشکار آغاز بورژوازی ملی جلوگیری کند .

بدین دلیل است که از قرن نهم میلادی به‌این سو ، کمتر ملتی را دیده‌ایم که به‌طور طبیعی توانسته باشد فرآیند جدلی تحول خویش را طی کرده و به فرجام خویش رسیده و با پشت سر گذاشتن آن ، به آرامی به درون نظام

تولیدی دیگری کام نهاده باشد .

www.KetabFarsi.com

بخش دوم

www.KetabFarsi.com

روابط اجتماعی - تولیدی

## انسان غیر آزمایشگاهی

این اصل قرن‌ها است که به تجربه ثابت شده است برای تبیین کامل انسانی مفرد ، نمی‌شود او را بدون در نظر گرفتن روابط اجتماعی تجربه کرد . یعنی نمی‌شود انسانی اجتماعی را مثل عنصری شیمیایی وارد آزمایشگاهی کرد و در مورد او به تجربه‌های عام دست زد . چرا که وجود مجرد انسان ، به مفهوم موجودی اجتماعی ، کمترین موجودیت و شخصیت او را عرضه می‌کند . و تجربه کردن ، به آزمایش کشیدن چنین انسانی ، تنها می‌تواند ما را با موجودیت بیولوژیکی و حیوانی او آشنا کند . و این آشنایی نیز - اگرچه علمی باشد - باز قادر نخواهد بود ما را به مفهوم واقعی آن انسان - قرار گرفته در جایگاه اجتماعی - نزدیک کند . چرا که درصد کمتری از موجودیت یک انسان اجتماعی ، وابسته به چنین موجودیتی حیاتی و ارگانیک است . تازه انعکاس این درصد هم ، رنگ روابطی اجتماعی به خود می‌گیرد ؛ و درصد

بیشتر آن وابسته به روابطی است که آن انسان با حوزه زیست و جایگاه ویژه‌ی  
حیاتیش دارد. و شناخت این رابطه است که می‌تواند ما را به شناخت اساسی  
و اصولی انسان اجتماعی راهبر شود.

یعنی هر انسانی، اصولاً وابسته به روابطی است که در آن قرار گرفته  
است. و انسان اجتماعی، انسان روابط اجتماعی است نه انسان ارگانیک  
مجسم جسم خویش، و به محض اینکه انسانی را به مفهوم واحدی اجتماعی  
در نظر گرفتیم، باید بدانیم که وی چه با خوردن، پوشیدن، حرف زدن،  
و چه به‌طور کلی زندگی کردن خویش در محدودهای وسیع‌تر یا همه‌ی اجتماعات  
بشری در ارتباط است. به ناخواه، در نتیجه‌ی دیدن، شنیدن، و تجربه  
کردن رفتار و اندیشه‌ها، و کنش‌ها و واکنش‌های محوری خویش، واجد خصوصیات  
و منش‌هایی می‌شود. و علاوه بر تحت تاثیر قرار گرفتن، از خود واکنش‌هایی  
شان می‌دهد که این واکنش‌ها به نوبه‌ی خود، نسبت به همان واقعیات محرک  
موجود محوری، تاثیر متقابلی خواهد داشت. و این تاثیر و تاثرها، غیر  
قابل اجتناب و قطع ناشدنی است که بنیاد اساسی اعمال و گفتار، و اندیشه‌های  
وی را بی‌ریزی می‌کند. و چنین بنیادی ناگسستنی است که روابط بومی، محلی  
خانوادگی، ملی و جهانی او را می‌سازد. و از این زمان است که دیگر نمی  
شود انسانی را به‌طور مجرد وارد آزمایشگاهی کرد و به تجربه و تحلیل وی  
پرداخت و از او مفهومی ثابت و ازلی به دست آورد - مثل مظاهیمی که از  
ریاضیات یا شیمی، یا فیزیک می‌توانیم به دست آوریم.

یعنی همان گونه که با محاسبات تجربی به ما ثابت شده است که هر

زاویه‌ی قائمه ۹۰ درجه است ، یا ۲ ملوکول هیدروژن با یک ملوکول اکسیژن می‌شود آب ، یا سرعت سقوط هر جسم در فضا وابسته به جرم و شتاب ثقل آن است ، و این محاسبات تجربه‌شده به صورت قوانینی علمی درمی‌آید و همیشه می‌شود با استفاده از آن در هستی اجسام و اشیاء مداخلاتی کرد ، در مورد انسان چنین کاری غیر ممکن است ، چرا که می‌باید قبل از شناخت بیولوژیکی و فیزیکی ، ریاضی ، یا شیمیایی انسان ، به ساخت روابط گوناگون اجتماعی او پرداخت . و این روابط نیز هر لحظه دستخوش تغییر و دگرگونی است .

بنابراین ، با شناخت روابط قبلی یک انسان و کسب تأثیرات و واکنش های وی - در نتیجه‌ی قرار گرفتن در آن روابط - نمی‌شود به شناختی قانونی در مورد او دست یافت ؛ و از آن پس گفت : اگر انسان " الف " را در روابط " ب " قرار دهم ، چنان واکنشی از خود نشان خواهد داد . و چون چنین است ، پس وی را دایما " در میان چنان روابطی قرار خواهم داد که همیشه همان واکنش دلخواه مرا بروز دهد .

### انسان متغیر

اولا روابط اجتماعی دایما " در حال تغییر است ، ثانيا خود انسان در نتیجه‌ی تغییر ارگانیک و تغییر روابط اجتماعی ، دستخوش دگرگونی است ، ثالثا هیچ نیرویی قادر به اداره و کنترل کامل و تمام روابط بین‌المللی - در نتیجه ، روابط اجتماعی انسان‌ها - نیست ، به ناچار ، انسان مورد آزمایش



دیروز ، در نتیجهی قرار گرفتن در روابط متغیر امروز ، به عمل و عکس -  
العطلی دست می‌زند که غیر قابل پیش‌بینی است ، چرا که روابط اجتماعی  
امروز او ، هنوز ناشناخته و تجربه نشده است ، به نحوی دیگر ؛

... هر شیئی جزئی ، سوای مناسباتش با سایر اشیا ، یک " جزئی محض " است و از این رو شکل دیگری از انتزاع است ؛ هر شیئی جزئی چنانچه به نحو متحقق ( غیر انتزاعی ) چنان که واقعا هست ، نگریسته شود ، فقط در روابط خود با کل محیط " وجود " دارد ، و چون بدین گونه تصور شود ، دیگر " ماده " یا " شیئی " نیست ، بلکه جریان مستمرا متغییری است از حادثات<sup>۴</sup> .

علت اصولی جاودانگی انسان تاریخ نیز ناشی از وجود چنین روابطی است . یعنی انسان تاریخ ، در نتیجهی پیوسته بودن به روابط خاص عصر خود ، هم اختصاصات واقعیات زنده و غیر زنده‌ی دوران خود را در خود متجلی می‌سازد ، و هم اختصاصات خاص و ویژه‌ی خویش را از طریق همان روابط جبری به دیگران منتقل می‌کند . و این امر باعث می‌آید که پس از مرگ وی نیز ، تاریخ نشانی از اختصاصات او را در بر داشته باشد . یعنی با وجود مرگ و نابودی انسان تاریخ ، بازمی‌بینیم که تاریخ از یک سو ادامه یافته ، و از سوی دیگر ، خصوصیات دوران قبل از خود را در بر گرفته و بر مبنای آن به ساخت خصوصیات نوینی پرداخته است . این ساخت مجدد بر مبنای ساخت‌های قبلی است که موجب پیوستگی و دوام انسان و خصوصیات ، خواست‌ها ، آرزوها ، شادی‌ها ، نارضایی‌ها ، اعتراضات ، خلاقیت و ذوقیاتش می‌گردد .

پس روابط اجتماعی ، عمده‌ترین و اساسی‌ترین قدرت‌انسان برای مداوم



بودنش است ، و این قدرت است که مانع آن می‌شود تا انسان و خواست‌ها و آرمان‌هایش در شرایط سخت و بحرانی جامعه نابود شود .

### انسان تاریخی

تاریخ یعنی نتیجه‌ی قرار گرفتن انسان‌ها در رابط‌های ناگسستنی و در حال تغییر با سایر موجودات و واقعیات . انسان‌هایی که از میان بردن خواست و اندیشه‌ی‌شان غیر ممکن است - اگرچه خود آنان سال‌ها قبل ، وجود مادی و ارگانیک خویش را از دست داده باشند . چرا که این انسان ، قبل از ترک هستی خویش ، از طریق روابط خود تاثیر متقابلی در سایرین به‌جای گذاشته است که سال‌ها پس از مرگ وی هم این سایرین زنده و بارور از تاثیرات ناشی از وجود او بوده‌اند . لذا پس از نیست شدن هم ، در نتیجه‌ی داشتن همان ارتباط جبری زمان حیاتش ، همچنان باقی خواهد ماند - البته طول این بقا با توجه به اصل تاثیر ساخت وی در روابط دوران حیاتش ارزیابی می‌شود . پس نادرست نیست اگر بگوییم :

- انسان‌ها طراحان و نیز سازندگان تاریخشان هستند ."

یا بگوییم :

- انسان ، تاریخ خویش را خود می‌سازد ؛ چرا که او خالق خویشتن

است ."

مسئله‌ای که می‌ماند این است ؛ آیا فردی عادی و عامی یا کوچ‌های نیز

در چنین معادله‌ای می‌کنجد یا نه؟ آیا آن روستایی ساده‌ای که به نظر می‌رسد برده‌ی روابط سنتی خویش است، می‌تواند در تاریخ نقشی داشته باشد یا نه؟ اگر این مسئله را ساده بگیریم، به نظر می‌رسد که چنین فردی هیچ گونه تأثیری در مجموعه‌ی روابط اجتماعی جامعه‌ی عصر خویش نداشته، و نمی‌تواند داشته باشد. یعنی، به نظر می‌رسد که با مرگ او همه‌ی اختصاصات وجودی او به گور می‌رود. همان‌طور که هر روز هزاران نفر در جهان می‌میرند ولی کسی از آن‌ها یاد نمی‌کند؛ یا هیچ‌کس نمی‌داند مردگان هزارگانه‌ی امروزی چه کسانی‌اند. و مرگ آنان همان اندازه بی‌اهمیت است که مرگ هزاران سگ در روز.

این تصویری در سطح است؛ ولی در عمق چنین نیست. چاره‌ای نیست جز این که کمی بیشتر توضیح دهیم. برای این کار لازم است یک روستایی ساده و بی‌سواد امروزی را در نقطه‌ای از این کشور در نظر بگیریم. در این جا از انتخاب یک روستایی آگاه و موثر در آبادیش نیز چشم‌پوشی می‌کنیم، و می‌آییم فردی را انتخاب می‌کنیم که در هیچ‌یک از معادلات پیش‌یا افتاده‌ی روستایش هم به حساب نمی‌آید.

در این جستار به مجموعه‌ی قصای بر می‌خوریم به نام "دهکده‌ی پر ملال". در قصای موسوم به "گنو" نوجوان خلی روستایی معرفی می‌شود که با وجود رشد کافی - از نظر فیزیکی و حیوانی - از جهت شعوری عقب مانده است. پدرش وی را به دهی می‌آورد، و به چند نفر گله‌دار معرفی می‌کند تا با مزدی قلیل، روزها گوسفندان را به چرا برد، و قرار بر این می‌شود که هر

چند مدت به چند مدت در منزل یکی از این گله‌داران اقامت کند .

در خانهای که به او سکونت داده بودند ، زنی بود جوان با شوهری پیر . و زن جوان گامبه‌گام - در غیاب شوهر - به عنوان این که پسرک موجودی خل است با او می‌لاسید و از او می‌خواست تا اگر عاشق دختری شده است ، ماجرا را بیان کند . تا چنین پیش‌آمد و او ماجرا را برای زن تعریف کرد . و زن نیز از خل بودن او استفاده کرده و به وی قبولاند که باید نحوه‌ی آمیزش زناشویی را بیاموزد . بدین ترتیب با انجام عمل هماغوشی با او ، نحوه‌ی همخوابگی را بدو می‌آموزد ؛ و پسرک هم یک روز دختر روستایی مورد نظر را همراه گله‌ی خود به کوهستان می‌برد و با او همان می‌کند که از زن آموخته بود .

خانواده‌ی دختر از غیبت او با خبر شده و همراه عده‌ای به جستجوی او می‌پردازند . و زمانی به او می‌رسند که دامنش خونین شده بود ؛ لیک از جوانک خل هیچ اثری نبود . جوانک چوپانی که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد بتواند روزی چنین حادثه‌ای که خلاف سنت مستقر اخلاقی ، مذهبی ، و اجتماعی ده است به وجود آورد . ماجرای قصه ، به همین جا خاتمه می‌پذیرد ، لیک زندگی در ده هنوز تمام نشده است ، از فردای آن روز ، دخترک لابد به ده باز می‌گردد و حوادث بعدی رخ می‌دهد ؛

۱ . چه بسا ممکن است خانواده‌ی دختر برای رفع سرافکنندگی خویش ، دخترک را بکشند ؛ و سپس در گیرژاندارم و قانون شوند ، و به عمری زندانی شدن ، و غیره دچار آیند .

۲ . ممکن است دختر عاشق دیگری در ده داشته و وی دچار حسادت و تعصب کور شده ، و دختر را بکشد . یا نه به دنبال پسرک چوپان و کشتن او ده به ده به جستجو پردازد و از روال عادی و روزمره‌ی زندگی خویش به دور افتد .

۳ . ممکن است دخترک همچنان سیاهبخت باقی ماند و کسی از اهالی توجهی بدو نکرده و وی تا آخر عمر سرافکنده و روسیاه و بی‌شوهر بماند .

۴ . ممکن است برای رفع غائله پیش‌آمده ، دختر را به مرد عجوز یا عاجزی غریب به زنی دهند تا ننگ را از سر خود وا کنند ؛ و سپس مرد قادر به ارضای وی نشود و او در ده دیگر ، به دور از تعصبات خانوادگی‌ش تن به مرد یا جوان دیگری بدهد و حتی مجبور به فرار به شهر شود و به فحشاء کشیده شود .

۵ . به هر حال حوادثی ناشی از عمل چوپان در ده به وقوع خواهد پیوست که چشم و گوش دختران و پسران را باز خواهد کرد تا آنان از تمکین یا پرهیز از چنان عملی برحذر باشند .

پس می‌بینید کاری انجام شده است ، و زمان آن نیز سپری شده است ، لیک تاثیر آن در روح و فکر اهالی به صورت نسل به نسل باقی مانده و خواهد ماند . چگونه ؟

بدین‌گونه که به هر صورت و طریقی که حادثه تاثیر بخشد ، و زندگی یک یا چند نفر را دگرگون سازد ، آن نفر یا نفرها به طریقی دیگر ، افرادی را که به آنان وابسته‌اند ، متاثر خواهند ساخت ، و تغییر در زندگی روزانه‌شان

پدید خواهند آورد. مثلا اگر پدر به زندان افتد، زن و بچه‌هایش بی سرپرست خواهند شد و مادر مجبور است از آن پس، یک تنه به اداره‌ی کودکان شهرداری؛ و به هر کاری تن در دهد؛ به کشت، به فعلگی و بیگاری، به حمل بار، به گدایی، به خود فروشی، به کلفتی، به فروش یا اجاره دادن بچه‌هایش در خانه یا دکان و مزارع مردم و غیره. سرنوشت آن بچه‌های بی پدر نیز پس از این واقعه تغییر خواهد کرد. چه بسا ممکن بود با بودن پدر، به کلاس سپاهی ده می‌رفتند، و شاید برای ادامه‌ی تحصیل به شهرکی می‌رسیدند و در آنجا به کاری فنی یا شهری کشیده می‌شدند و زندگی به هم می‌زدند. ولی در صورت نبودن پدر، می‌باید روز و شب از خردسالی به کار در مزرعه و خانه مردم پرداخته و چوب‌محرومیت‌های جنسی و غیر جنسی جوانان وجه بسا مردانی را بخورند که برایشان کار می‌کنند، و دچار عقده و گذشته‌ای شوند که تا زنده هستند از خاطرشان دور نشود.

همین‌طور پیش بروید و تک‌تک قهرمانان حادثه را دنبال کنید و ببینید آیا غایتی می‌توان یافت یا نه. به نظر من غایتی موجود نیست. تا بشر هست، تاثیر آن حادثه به صورت پیدایی انسان‌هایی درگیرد و تاثیر همان حادثه وجود خواهد داشت. و هر نسل، نسل بعد را متاثر خواهد ساخت. تازه اگر بخواهیم فقط یکی از قهرمانان آن حادثه را بیرون بکشیم، در حالی که به وضوح می‌دانیم ضربهای کفاین حادثه روی تک‌تک افراد آن ده خواهد نواخت تا چماندازه خواهد بود. و هر یک از آنان چگونه از آن متاثر یا ملهم خواهند شد، و تا چماندازه - چمنظری و چه عملی - از خود واکنش نشان

خواهند داد . و مجموع این واکنش‌ها چگونه روابط ده ، سیمای ده ، و تاریخ  
خصوصی آن را از خود متأثر خواهد ساخت ، و چه مقدار رو به راه صورت سنتی  
در آن زنده یا میرا خواهد کرد .

حال تصویری روشن از آن ده به دست آورده‌ایم . و خواهیم دانست که  
اگر چندی بعد حکومت مرکزی تصمیم به لغو قرارداد سنتی ارزش بکارت  
دختران گیرد ، اهالی ده چگونه واکنشی از خود نشان خواهند داد .

دختر و خانوادهاش از این کار استقبال خواهند کرد ، لیک  
نامزد فرضی دختر همراه خانوادهاش در مقابل چنین تصمیمی مقاومت خواهند  
کرد . در بین اهالی نیز نظرهایی دوگانه پدید خواهد آمد . و این نظرات  
بیشتر در جهتی خواهد بود که تاثیر مجموعه‌ی حوادث گذشته‌ی ده از خود به  
جا گذاشته است . حوادثی که ناشی از افرادی خل ، گمنام ، یا پراوازه بوده  
و سال‌ها قبل مرده و اینک دیگر وجود ندارند ، افرادی عامی ، بیسواد یا آگاه  
و پیشرو که با وجود گمنامی و مرگ در سال‌ها قبل ، بستر عام تصمیمات ده ،  
تصمیمات طبقاتی ، و ملی را ساختند - تا هر کس نتواند از گرد راه رسد و  
هرچه را که دلخواهش است ، به سهولت انجام دهد .

حال اگر بخواهید باز هم بیشتر بروید ، تاثیر آن را در فلان حادثه‌ی  
کوچک آن سوی قاره هم خواهید یافت تا چه رسد به حوادث عامی که روابط  
اجتماعی ما را ملهم می‌سازد - یا این روابط آن را تحمیل می‌کند .

در این میان ، وضع اقشار روشنفکران ، پیشروان ، والیت‌ها و نوابع  
و قهرمانان ملت‌ها به خوبی مشخص می‌گردد ، و تاثیری را که آنان در روابط و